

## ولی فقیه مشروطه؛ آخوند خراسانی (اعمال ولایت فقیه و اعتقاد به حق ویژه حکومت برای فقها)

علی احمدی خواه / استادیار گروه تاریخ معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ❦

ahmadikahah@chmail.ir

دریافت: ۱۳۹۴/۶/۲۴ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۰

### چکیده

علی‌رغم اعتقاد آیت‌الله آخوند خراسانی به «ولایت فقیه»، برخی سعی می‌کنند ایشان را ضدولایت فقیه معرفی کنند. با اندک تأمل در آثار، و سخنان صریح ایشان، می‌توان به پابندی ایشان به این اصل اذعان کرد. این جریان جدید تحریف تاریخ است؛ زیرا مرحوم آخوند، هم به طور نظری و هم عملی معتقد به ولایت فقیه بود، آن هم درست مثل امام خمینی ❦ نه مقابل و مخالف ایشان. امام خمینی از جایگاه ولایت فقیه، رهبری خلع محمدرضا شاه، تکفیر سلمان رشدی، تهدید بنی‌صدر به عزل، حکم ارتداد گروهک موسوم به ملی مذهبی و امثال این مسائل را و مرحوم آخوند خراسانی نیز خلع محمدعلی شاه، تهدید سلطان عثمانی، هشدار به شیخ‌الاسلام عثمانی، اخراج تقی‌زاده از مجلس شورای ملی و تکفیر او و همه روشنفکران سکولار را در کارنامه خود دارد. هدف این تحقیق، بازگویی اعتقاد عملی و نظری آخوند خراسانی به «ولایت فقیه»، با روش توصیفی و اسنادی است. ایشان ولایت را در عصر غیبت معصوم، «حق ویژه فقیهان» می‌دانند.

**کلیدواژه‌ها:** آخوند خراسانی، نیابت عامه، ولایت فقیه، نهضت مشروطه، سلطنت اسلامی، محمدعلی شاه، تقی‌زاده، سلطان عثمانی.

### مقدمه

مسئله «ولایت فقیه» از مسائل مهم تاریخ مشروطه است. نسبت به دیدگاه و مواضع برخی علمای بزرگ آن عصر در این مسئله ابهام‌هایی برای برخی وجود دارد؛ به گونه‌ای که بعضی از علمای بزرگ آن عصر را در مقابل امام خمینی ❦ قرار داده، آنان را منکر ولایت فقیهان جلوه می‌دهند! یکی از آن علمای بزرگ، مرحوم مولی محمدکاظم معروف به «آخوند خراسانی» است. مسئله این تحقیق، اندیشه و عملکرد آخوند خراسانی در بحث «ولایت فقیه» است. در این نوشتار، در پی پاسخ این سؤال هستیم که آخوند خراسانی به ولایت فقیه اعتقاد داشت یا نه؟ اگر اعتقاد داشت، محدوده اختیارات ولایت فقیه از نظر ایشان تا کجاست؟ به عبارت دیگر، و به ادعای برخی از معاصران، آیا آخوند خراسانی، هیچ حق ویژه‌ای برای فقها در حکومت قائل نبود؟ یا اینکه بالاترین حق «ولایت و حکم» را برای فقها قائل بود؟ آیا ایشان در طول فعالیت‌های سیاسی خود، از این حق ویژه فقها استفاده کرده و اعمال ولایت نمود؟ نظر ناظران و حاضران آن عرصه اجتماعی در این مسئله چیست و خود آخوند خراسانی در آن تحولات و دگرگونی‌ها، دارای چه منزلتی بودند و چه نقشی ایفا می‌کرد؟ نقش یک مرجع تأثیرگذار و حاکم، یا نقش یک مقلد و محکوم؟

هرچند به طور پراکنده درباره این موضوع، تحقیق شده، اما به این سبک، سابقه ندارد؛ زیرا به نظر می‌رسد اگر آخوند خراسانی در عمل بیش از امام خمینی ❦ مدافع و معتقد به ولایت فقیه نباشد، کمتر از ایشان نیست. مخالفان با اغراض سیاسی و اعتقادی خاص خود، از جمله مخالفت با امام خمینی ❦ و نهضت ایشان، دست به انحراف تاریخ زده‌اند. با اندک واریسی آثار مرحوم آخوند، علاوه بر بیان قولی، در عمل نیز به ولایت فقیه معتقد و پایبند بوده است.

از جمله بزرگانی که سند و سخن‌شان تحریف شده، مرحوم آخوند خراسانی است. وی از جمله فقیهانی است که نه تنها معتقد به ولایت فقیه در عصر غیبت بوده، بلکه در عمل خود نیز در قامت یک «ولی فقیه» عمل کرده است. اما برخی از نویسندگان و جریان‌های سکولار، با انگیزه‌ها و اغراض سیاسی، تلاش می‌کنند تا دیدگاه وی را در برابر دیدگاه امام خمینی ❦ قرار داده، او را منکر ولایت فقیه معرفی کنند. به گونه‌ای که با طرح «علمای ابرار»، به مبارزه با اولیای خاص خدا، ائمه اطهار ❦ رفته‌اند (کدیور، ۱۳۸۵، ص ۹۲-۱۰۲) منکران وی، سه ادعای نادرست و سه نسبت ناروا به آخوند خراسانی زده‌اند:

۱. آخوند خراسانی، مطلقاً منکر ولایت و هر گونه حق ویژه برای فقهاست (کدیور، ۱۳۸۴، ص ۴۷ و ۲۴۷؛ همو، ۱۳۸۵؛ همو، ۱۳۷۶، ص ۵۹ و ۱۲۱؛ فیرحی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۹-۲۵۲)؛
۲. بهترین دلیل ولایت فقیه از نظر آخوند، همان حدیث منزلت است که آن حدیث هم تنها دال بر نقش تبلیغ برای فقهاست (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸؛ همو، ۱۳۸۸، ص ۲۵۰)؛
۳. آخوند خراسانی، «مشروعیت حکومت با جمهور» را از ضروریات مذهب می‌داند. به اعتقاد مرحوم آخوند، حکومت و ولایت در عصر غیبت، «حق ویژه» فقها است و با وجود فقیه نوبت غیر نمی‌رسد. از آنجایی که سیره نظری و عملی مرحوم آخوند، بر پایه ولایت فقیه بوده، بر پایه همان مبانی ولایت فقیه، دست به صدور احکامی زد که بجز از ولی فقیه صادر نمی‌شوند. این مقاله، در سه بخش تدوین شده است: الف. دیدگاه نظری آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه؛ ب. عملکرد آخوند خراسانی در جایگاه یک ولی فقیه مبسوط‌الید؛ ج. بررسی نظریات مخالف.

## الف. دیدگاه نظری آخوند خراسانی درباره ولایت فقیه

### ۱. نیابت عامه، حق ویژه فقیهان

مسئله ولایت فقیه، این ظرفیت را دارد که مخالفان آن در هر عصری، عکس مخالفت برافرازند و برای تأیید مخالفت خود با ولایت فقیهان، به تشابهات و یا اسناد جعلی تمسک جویند. از جمله این مخالفان، برخی معاصران هستند که افتراهایی بر آخوند خراسانی بسته‌اند (کدیور، ۱۳۸۴، مقدمه و پشت جلد؛ همو، ۱۳۸۵؛ فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۷-۲۰۹).

ایشان، ابتدا وی را منکر ولایت فقیه معرفی کرده؛ سپس او را در مقابل قرائت ولایت فقیه قرار می‌دهند. ایشان از ولایت فقیه، دو قرائت ارائه می‌دهند: یکی همان قرائت سنتی و دیگری قرائت ضد ولایت که مدرن است.

آخوند خراسانی حدود ۱۱ سال پیش از فوت خود، حاشیه‌ای بر کتاب استاد خویش شیخ اعظم نگاشته، و از ولایت فقیهان بر امور عامه سخن گفته، و حتی نظر استادش را به نقد کشیده است (جوادزاده، ۱۳۹۱، ص ۳۵-۳۸).

وی بر خلاف کسانی که تمام مواضع اول و آخر ایشان را با یک قلم، رقم می‌زنند، ولایت فقیه را قبول دارد. ایشان، هرچند در حاشیه خود بر مکاسب، بر روایات باب ولایت فقیه، اشکال گرفته‌اند، اما در دو موضع، به اثبات ولایت فقیه می‌پردازند. یکی ادامه همان اشکالشان به روایات ولایت فقیه که قدر

متیقن از همین روایات را، ولایت فقیهان می‌داند. عبارت وی در حاشیه مکاسب، در انحصاری دانستن حق حکومت در زمان غیبت به فقها، چنین است: «الفقیه، هو القدر المتیقن من بین من احتمال اعتبار مباشرته أو إذنه و نظره» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۶)؛ فقیه، قدر متیقن از میان کسانی است که احتمال داده می‌شود که خودشان به مباشرت حکومت کنند، یا اذن و نظر آنها معتبر در تصرفات و حکومت باشد.

### ۲. «أفقیه [هو] الذی جعله الامام حاکماً»

مرحوم آخوند در بحث قضا، هم به نقش ولایت فقیه به وسعت مسائل مملکت و حکومت تصریح کرده است نه در مسائل حسبه و محدود. طبق تقریرات شیخ محمد فرزند آخوند در ذیل بیان مقبوله عمرین حنظله، آخوند ضمن تصریح به فرموده معصوم<sup>ع</sup>: «قد جعلته علیکم حاکماً» را همان حکومت و مملکت‌داری دانسته. در بخشی از آن تقریر آورده است:

بل ربما يدعى ان المساق من قوله<sup>ع</sup> «قد جعلته علیکم حاکماً» المعنى الاوسع من ذالك [القضاوة]. بحيث تكون القضاوة - مع ما لها من الشئون عرفاً - من شئون الحاكم و وظائفه، بدعوى ان جميع الولايات الراجعة الى السياسات الكلية داخله في مفهومه عرفاً، أو يكون من شئونه و وظائفه كذلك بتمامها أو بعضها... قد عرفت امکان دعوى ازید من ذالك [الشئون القاضی]، للفقیه الذی جعله الامام حاکماً، بدعوى ان المساق منه ما اوسع مما ينسق من لفظه «القاضی» اما بأوسعية مفهومه عرفاً من مفهومه، أو بأزیدیة ما له من الشئون من شئونه عرفاً؛ فیحکم بانّ جمیع ما يرجع الى السياسات العامّة من اجراءالحدود و تنظیم البلاد راجع الیه (آخوند خراسانی، ۱۴۳۵ق، ص ۳۱-۳۰). یعنی بلکه چه بسا، بتوان گفت که سیاق سخن امام<sup>ع</sup> که فرمودند: «من، فقیه را حاکم شما قرار دادم و منصوب کردم»، معنایی وسیع‌تر از قضاوت است، به گونه‌ای که قضاوت و مسائل متعلق به آن [مثل اجرای حدود و غیره] از شئون حاکم و وظائف اوست. به بیان اینکه تمام ولایات راجع به سیاسیات کلی، عرفاً داخل در مفهوم «حاکم» است، حال چه تمام امور سیاسی یا پاره‌ای از آنها.

از این رو، می‌توان برای فقیه، شأنی بیش از قضاوت قائل شد؛ چرا که امام، این فقیه را حاکم قرار داده؛ «فقیه الذی جعله الامام حاکماً»؛ با این توضیح که از سیاق سخن و لفظ حاکم، چیزی فراتر و وسیع‌تر از لفظ «قاضی» فهمیده می‌شود. اعم از اینکه وسعت مفهوم «حاکم» از مفهوم «قاضی» از نظر عرف به دست می‌آید و یا این وسعت دایره مفهوم «حاکم» از این جهت باشد که از نظر عرف، شئون حاکم بیش از شئون قاضی است، حاصل اینکه، باید حکم کرد که تمام اموری که به سیاست بر می‌گردد از قبیل اجرای حدود و مملکت‌داری و مدیریت کشور، به فقیه سپرده می‌شود «فیحکم بانّ جمیع ما يرجع الی السياسات العامّة من اجراءالحدود و تنظیم البلاد راجع الیه» (همان).

از استدلال‌های آخوند به مقبوله بر می‌آید که از لحاظ نظری نیز واقعاً ایشان به ولایت فقیه معتقد بودند؛ زیرا به صراحت می‌گوید: «اگر این مقبوله دلالت نکند، روایات دیگر دلالت نمی‌کنند». او ضمن بیان این فراز از حدیث: «قد جعلته علیکم حاکماً»، می‌گوید: از اختیارات و شئون حاکم هم عرفاً معلوم است و همه می‌دانند. هیچ کسی نگفته، حاکم یعنی فقط قاضی. بلی معلوم است که یکی از شئون حاکم، اجرای حدود و قضاوت است (آخوند خراسانی، ۱۴۳۵ق، ص ۳۰-۳۱).

### ۳. تأیید نظریه «حاکمیت فقیهان» نائینی

مرحوم آخوند خراسانی، کل کتاب مرحوم نائینی را تأیید کرده، آن را شایسته آموزش به دیگران می‌داند؛ کتابی که از صدر تا ذیل آن، سخن از «اثبات ولایت فقیه به عنوان حق ویژه فقها» بوده و از «ضروریات دین بودن نیابت عامه در عصر غیبت» سخن به میان آورده، و در سراسر کتابش، آن «نیابت عامه را از قطعیات و مسلمات مذهب طایفه امامیه» می‌داند که غصب شده است؛ یعنی چیزی که فراتر از اجماع است. این تقریظ، تأییدی است بر حکومت فقها و اصرار نائینی در اثبات «ولایت فقیهان در عصر غیبت به عنوان یک حق مسلم و ویژه»؛ کتابی که دو فصل از هفت فصل آن، در اثبات ولایت فقیه می‌باشد. این دو فصل کتاب، به دلیل سنگینی و تخصصی بودن مطالب برای عموم، نشر آن در زمان مشروطه به مصلحت نبوده است. به همین دلیل، آن را نه با مشورت آخوند، بلکه با مشورت دوست خود، حذف کرده است. مرحوم آخوند خراسانی در تأیید این نظریه بر این مطلب نائینی تقریظ و مهر تأیید زده است. مرحوم نائینی می‌نویسد:

اول شروع در نوشتن این رساله، علاوه بر همین فصول خمس، دو فصل دیگر هم در اثبات نیابت فقهای عدول عصر غیبت در اقامه وظایف راجعه به سیاست امور امت و فروع مرتبته بر وجوه و کیفیت آن، مرتب، و مجموع فصول رساله، هفت فصل بود...؛ [اما چون] مباحث علمیه که در آنها تعرض شده بود، با این رساله که باید عوام هم منتفع می‌شوند، بی‌مناسبت بود، لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمسه اقتصار کردیم (نائینی، ۱۳۷۴ق، ص ۱۳۹-۱۴۲).

علی‌رغم این نظر نائینی، برخی معاصران پس از نگارش حرف‌های ساختگی که به آخوند خراسانی نسبت داده، به سراغ نائینی رفته و با آنکه وی را طرفدار ولایت فقیه می‌دانند، اما در علت حذف آن دو فصل پیش گفته، برخلاف نظر صریح خود نائینی، مدعی‌اند: نائینی به درستی خواب صادقی می‌بیند که «امام عصر از دو فصل مربوط به «اثبات فقها عدول عصر غیبت در اقامه وظایف راجعه به سیاست امور امت، راضی نیست»؛ لذا، آن را حذف کرده است (کدیور،

۱۳۸۴، ص ۲۴۸). این گونه توضیحات، ادعایی بیش نیست و برخلاف کلام صریح مرحوم نائینی است و هیچ سندی بر آن اقامه نشده است.

### ۴. تقریظ تأییدی بر سخن نائینی

تقریظ آیت‌الله خراسانی بر رساله «تنزیه‌الامه و تنزیه‌المله علامه نائینی»، که از خواص اصحاب او بوده، شاهدهی است بر ثابت ماندن نظر مرحوم آخوند مبنی بر «ولایت سیاسی فقیهان» و مؤید موتقی بر این مبنای آخوند. با عنایت به اینکه دو سال پیش از مرگ مشکوک آخوند، ایشان بر رساله «تنزیه‌الامه» تقریظ زده‌اند و آن را تأیید کرده‌اند و همچنین تأیید نظریات نائینی، که ولایت سیاسی فقیهان را در «عصر غیبت از قطعیات مذهب امامیه» دانسته (نائینی، ۱۳۷۴ق، ص ۴۱، ۴۲ و ۴۶) و نیز مطالب خود آخوند بر حاشیه ایشان بر مکاسب و بحث قضا، همگی مؤید این است که اولاً، آخوند، «قدر یقینی» را در میان جمهور مسلمانان یا جمهور علما، ولایت فقیه می‌داند و با وجود فقیه، هیچ حاکمیتی را مشروع نمی‌داند. ثانیاً، تغییری در این دیدگاه آخوند خراسانی، به وجود نیامده است.

از این رو، از آنجایی که در جای‌جای رساله نائینی مکرر و مؤکد، «نیابت عامه فقها و حاکمیت سیاسی ایشان» را امری مسلم و قطعی دانسته و آن را نه از دیدگاه شخصی اسلام‌شناس؛ بلکه به عنوان «قطعیات مذهب امامیه»، تقریظ و تأیید چنین رساله‌ای به خط و قلم آخوند خراسانی، جایی برای تأویل و توجیه باقی نمی‌گذارد؛ به‌ویژه تأیید و تقریظی که در آن، مرحوم آخوند خواهان «تعلیم، تعلم، تفهیم و تفهم این رساله نائینی به دیگران» بوده است. می‌نویسد:

بسم‌الله الرحمن الرحیم، رساله شریفه تنزیه‌الامه و تنزیه‌المله، که از افاضات جناب مستطاب شریعت‌مدار، صفوة الفقهاء و المجتهدین ثقة الاسلام و المسلمین، العالم العامل، آقامیرزا محمدحسین النائینی الغروی - دامت افاضاته - است، اجل از تمجید و سزاوار است که - إن شاء الله تعالی - به تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم آن، مأخوذ بودن اصول مشروطیت را از شریعت محقه استفاده و حقیقت کلمه مبارکه «بمواالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا» را به عین‌الیقین ادراک نمایند. إن شاء الله تعالی (نائینی، ۱۳۷۴ق، ص ۱).

از این رو، به قول یکی از محققان، «صرف نظر از تقریظ آخوند، از یک‌سو ارتباط ویژه نائینی با آخوند خراسانی به گونه‌ای که مشاور خاص و نویسنده نامه‌ها و تلگراف‌های آخوند در جریان مشروطیت بوده و عضو ارشد شورای استفتائات آخوند، و از سوی دیگر، تصریحات متعدد نائینی در رساله مذکور درباره ولایت فقها، به گونه‌ای که آن را از مسلمات [مذهب امامیه] تلقی کرده است، نمی‌تواند با انکار مشروعیت حاکمیت سیاسی فقیهان از سوی آخوند خراسانی» قابل جمع باشد (جوادزاده، ۱۳۹۱، ص ۴۵).

حاصل اینکه، آخوند خراسانی به ولایت فقیه معتقد است؛ آن هم در تمام مسائل مملکت و امور حکومت، نه فقط امور حسبیه. وی منکر ولایت فقیه نبود، بلکه آن را حق ویژه فقها می دانسته است.

### ب. عملکرد آخوند خراسانی؛ فقیهی مبسوط البید

برخلاف جریانی که تلاش می کند آخوند خراسانی را مقابل امام خمینی<sup>ع</sup> قرار دهد (کدیور، ۱۳۸۴، ص ۲۴۷؛ فیرحی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۹-۲۵۲)، آخوند، خمینی دیگری بود! همان طوری که امام خمینی معتقد به ولایت، بعدها عملاً به خلع محمدرضاشاه، تکفیر سلمان رشدی، تهدید بنی صدر به عزل، صدور حکم ارتداد حزب و جناحی، که منکر لایحه شرعی قصاص بودند و امثال این مسائل دست زدند، آخوند خراسانی از این دست کارها کرده بودند. خلع محمدعلی شاه، تهدید سلطان عثمانی، هشدار به شیخ الاسلام عثمانی، اخراج تقی زاده از مجلس شورای ملی و تکفیر او و نیز تکفیر همه روشن فکران سکولار و همفکران آنان. از این رو، از موضع «ولی فقیه مبسوط البید»، «حکم الاهی» عز اسمه را صادر می کرد، نه «فتوا»ی یک فقیه عادی. اثبات این مدعا، به عنوان «عملکرد آخوند» همراه با اصل دست خط ایشان می آید. بی شک اشتراکها در عین افتراقها، مربوط به قبول اصل ولایت فقیه است؛ آن هم به عنوان «حق ویژه فقها».

بنابراین، آخوند خراسانی «ولایت فقیه را قبول دارد و آن را حق ویژه فقها» می شمارد. اما عملکرد ایشان نه تنها پاسخ است به کسانی که سلب هر حق ویژه ای را از فقیهان به ایشان نسبت می دهند، بلکه منش و سیره عملی آخوند، دلیل بی بدیلی بر اعتقاد عملی ایشان به ولایت فقیه است. مرحوم آخوند، در عمل بر پایه همان مبانی ولایت فقیه، دست به صدور احکامی زد که بجز از ولی فقیه صادر نمی شد، به عبارت دیگر، ایشان خود را «ولی فقیه» می دانستند که چنان «احکامی» را صادر می کردند. برخی عملکرد ایشان عبارتند از:

#### ۱. من به پیروی از ائمه<sup>ع</sup> وارد این مسائل شدم

مرحوم آخوند پس از بیان برخی مصائب صدر مشروطه، می گوید: دخالت در امور سیاسی، مشکلات، مصائب و پیامدهای آن را به تاسی و پیروی از ائمه معصوم<sup>ع</sup> انجام دادم و قبول کردم. می فرماید: «همه اینها را تاسیاً به ائمه<sup>ع</sup> بر خود هموار می کنم و ... تکاهل نورزیده و فوق طاقت عمل خواهم کرد...» (کفایی، ۱۳۵۹، ص ۱۷۱).

### ۲. خلع محمدعلی شاه و تکفیر تقی زاده و همفکران او

مؤلف کتاب مرگی در نور، پس از بیان حکم تکفیر تقی زاده و به حق دانستن آن؛ زیرا به نظر مراجع، مجلس جای عدالت و رفع ظلم بود، نه جای فساد و مفسدان و آدمکشان و سیاست تزویر و نیرنگ. از این رو، در تأیید تبعیت نایب السلطنه از آخوند و اجرا کردن اوامر ایشان، مثل اجرای حکم تکفیر تقی زاده، خلع شاه، آزاد ساختن زندانیان سیاسی و...، در پاسخی به فریدون آدمیت، که دخالت آخوند و مقام روحانی را در امور سیاسی تقبیح کرده، در پاسخ آدمیت و علت حکم آخوند، می نویسد:

برای آنکه آن مرد، مرجع عالی قدر شیعیان و نایب امام زمان بود، و به اقتضای مقام منیع خود؛ [یعنی] ولایت فقیه... [چنین] می کرد و به این اعتبار حق داشت که حکم به خلع پادشاهی خان کند تا چه رسد به اخراج نماینده ای خاطی؛ مثل تقی زاده (همان، ص ۲۲۴-۲۲۳).

آخوند خود در تلگرافی خطاب به مردم آذربایجان، انجمنها و سرداران عظام، چنین هشدار و اخطار دادند: «هرکس از تقی زاده همراهی کند، در همین حکم است» (افشار، ۱۳۵۹، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ رابین، ۲۵۳۶، ص ۴۴۰-۴۳۹). خود تقی زاده نیز به این حکم تکفیر اعتراف کرده است (تقی زاده، ۱۳۶۸، ص ۱۵۵).

### ۳. حفظ دین و دنیای مردم

در حکم تکفیر تقی زاده از سوی آخوند خراسانی، کلماتی به کار رفته اند که قابل تأمل و دقت جدی هستند؛ نوشته اند: «حکم است نه فتوا؛ وظیفه الاهی است، نه شور و رأی مردم؛ حفظ دین و دنیا وظیفه ماست، نه تنها امور دینی، نه آن طور که برخی در تفسیر اصل نظارت فقهای ناظر بر مصوبات مجلس مدعی شده اند که تنها در امور دینی است نه اقتصادی و مالی» (فیرحی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۹؛ همو، ۱۳۸۴، ص ۲۱۳؛ همو، ۱۳۸۸، ص ۲۵۶ و ۲۶۵).

مرحوم آخوند طی نامه ای به علی رضاخان عضدالملک نایب السلطنه / حمادشاه، از فساد مسلک تقی زاده، تلاش او برای «تعقیب مسلک خبیثش»، نشر «مسلک ملعون لامذهبی و الغاء قیود و حدود اسلامی» و... پرده برداشته، و می نویسد:

سکوت و اغماض در برابر این ماده فاسده شقاقلوسیه، بیش از این جایز نیست... «به عرض می رساند: ... آنچه به تحقیق و وضوح پیوسته آنکه وجود آقا سیدحسن تقی زاده ... مصداق این شعر است:

فکانت رجاء ثم صارت رزیة      لقد عظمت تلک الرزایا و جلّت

ضدیت مسلکش با دین اسلام و سلامت مملکت و شوقش باینکه همچنان که مملکت پاریس فیما بین ممالک نصاری بالغاء قیود مذهب تنصّر[ی]، مسلم و معروف آفاق است، همین قسم ایران هم فیما بین

ممالک اسلامی به حمدالله تعالی و حسن تأییده تا به حال به حفظ اساس دیانت اسلامی امتیازی داشته است. از این به بعد همین مسلک ملعون لامذهبی و الغاء قیود و حدود اسلامی را اختیار نماید و همچنان که پاریس فعلاً فیما بین ملل مسیحیه بعدم التزام به قوانین و حدود نصرانیت انگشت نما و ممتاز است؛ همین طور ایران هم فیما بین ملل اسلامی به همین لکه ننگ و عار العیاذ بالله تعالی انگشت نما و ممتاز گردد.

چون بدیهی است علاوه بر تمام مفاسد دینیه مرتبه بر تعقب این مسلک خبیث، بالاخره جز انقلاب عمومی و ضدیت تمام علماء و مسلمین با اصل اساس قویم مشروطیت و ذهاب مملکت و استیلاء اجانب اثری مرتب نتواند بود. لهذا اصابه و صحت عقیده کسانی که او [= تقی زاده] را عمداً یا جهلاً کار کن خارجه می‌شمارند، بدیهی است. در این مدت چند ماه به تمام وسائل ممکنه در نصیحت او تشبث شد و اصلاً مفید نشد.

اکنون زیاده بر این سکوت و اغماض درباره این چنین ماده فاسده شقاقلسیه را با این وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دنیای مسلمین و صیانت ممالک اسلامی در عهده داریم منافی و عیاناً مؤدی به انقلاب عمومی و استیلاء اجانب شدن را مشاهده می‌نمایم. لهذا باداء وظیفه الهیه عزّ اسمه مبادرت و حکم قطعی صادر و لفاً ایفاد شد. ترتیب و تهیه مقدمات اظهار این حکم الهی عزّ اسمه که بدون غائله این ماده فاسده مقطوع‌الاثر گردد به عهده کفایت و درایت و دین‌پرستی و وطن‌پروری جناب مستطاب عالی و هیئت معظمه و وزراء عظام و ائمه محترم دارالشورای و سایر امراء و سرداران عظام موکول، و به عنایت امام زمان ارواحنا فداه امیدواریم که بدون ترتیب هیچ‌گونه غائله به کلی از هرگونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت بالمرة ساقط شود، انشاءالله تعالی، والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته (۱۲) ربیع‌الثانی ۱۳۲۸). من الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی... (نجفی و حقانی فقیه، ۱۳۸۱، ص ۳۰۰-۳۰۲).

تلگراف دیگر وی درباره فساد مسلک تقی‌زاده و اخراج او از مجلس، این است:

مقام منبع نیابت عظمای و حضرات حجج‌الاسلام، دامت برکاتهم، مجلس محترم ملی، کابینه وزارت، سرداران اعظم! چون ضدیت مسلک سیدحسن تقی‌زاده که جداً تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکتوبات فاسده‌اش علناً پرده برداشته است؛ لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه آن مقام منبع [۱] بالکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است. منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت و ملت بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و ائمه دارالشورای کبری و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران ایده‌م الله بنصره‌العزیز [۲] واجب و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم است و اندک مسامحه و تهاون [۳] حرام و دشمنی با صاحب شریعت.

به جای او، امین دین‌پرست [۴] و وطن‌پرور [۵] ملت‌خواه [۶] صحیح‌المسلک انتخاب فرموده؛ [و] او را مفسد و فاسد [کننده] مملکت [ب] شناسند و به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزّ اسمه را اخطار فرمایند و هرکس از او همراهی کند، در همین حکم است... قد صدر الحکم من الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی بذالک» (افشار، ۱۳۵۹، ص ۲۰۷-۲۰۸؛ راثین، ۲۵۳۶، ص ۴۴۰).

#### ۴. حکم ولایی آخوند و تکفیر تقی‌زاده و هفکران او

بر خلاف برخی که تکفیر تقی‌زاده را شاهی بر اعتقاد آخوند خراسانی به ولایت فقیه می‌دانند، به نظر می‌رسد، تکفیر دلیل اعتقاد عملی و عملکرد آخوند بر ولایت فقیه است؛ زیرا خود آخوند به همراه مازندرانی در آن حکم تکفیر فرموده‌اند: «وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دنیای مسلمین و صیانت ممالک اسلامی در عهده داریم...؛ لهذا باداء وظیفه الهیه عزّ اسمه مبادرت و حکم قطعی صادر و لفاً ایفاد شد. قد صدر الحکم من الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی بذالک» (افشار، ۱۳۵۹، ص ۲۰۷)؛ زیرا در تلگرافی دیگر به همان تکلیف ولایی تصریح کرده‌اند: «همان تکلیفی را که در هدم اساس استبداد ملعون سابق مقتضی بود، در هدم مقتضی و عشاق آزادی پاریس قبل از آنکه تکلیف الله - عزّ اسمه - درباره آنها طور دیگر اقتضا کند، به سمت معشوق خود رهسپار، [شوند]» (روزنامه مجلس، س ۳، ش ۱۴۰، ۱۶ رجب ۱۳۲۸ق، ص ۲، ستون ۴). به راستی اگر این کار مرحوم آخوند از باب ولایت فقیه نباشد، باید آن را چه نامید؟ آیا تکفیر تقی‌زاده و اخراج او از مجلس، عزل او از وکالت، بدون مشورت با موکلان او، حکم به خلع سلطان مملکت توسط آخوند، با تکفیر سلمان رشدی از سوی امام خمینی<sup>ع</sup>، مقابل هم قرار دارند؟! (کدیور، ۱۳۸۵، ص ۱۹ مقدمه؛ همو، ۱۳۸۴، ص ۲۴۷).

حرکت آخوند مبتنی بر اخراج تقی‌زاده از مجلس و کشور، یعنی نه اینکه رأی مردم را که تقی‌زاده را به وکالت برگزیدند، تنفیذ و تأیید نمی‌شود، بلکه به حکم ولایت، آن باطل است. به همین دلیل می‌نویسند: «به هر کس از او همراهی کند، در همین حکم است»؛ چون ضدیت مسلک و عمل تقی‌زاده و جریان سکولار با اسلام مطرح است. صرف رأی اکثریت، مشروعیت‌بخش نیست.

#### ۵. آخوند و هشدار به شیخ‌الاسلام امپراتوری عثمانی

آخوند در هشدار به شیخ‌الاسلام عثمانی خطاب به او می‌گوید: «همچنان که من به خلع محمدعلی شاه حکم دادم تو هم سلطان عبدالحمید را خلع کن و در جریان نهضت آزادی خواه ترکیه دخالت و نظارت کن تا دین از جریان حکومت آینده حذف و محو نشود» (دریابیگی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱).

#### ۶. آخوند و تهدید سلطان عثمانی

مؤلف کتاب سیاحت شرق، از شاگردان آخوند خراسانی، نقل می‌کند که آن مرحوم در تلگرافی به سلطان عثمانی، او را چنین به خلع تهدید کرد:

آقای آخوند تلگرافی تهدیدآمیز به سلطان عبدالحمید کرد که بوی مخالفت با قرآن کریم از آن ناحیه می‌رسد؛ البته در صورت صدق باید جبران و ترمیم شود؛ و الا از عرش خلافت تو را سرنگون خواهیم نمود (کفای، ۱۳۵۹، ص ۱۷۵؛ دریاپیگی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۱).

#### ۷. نامه آخوند خطاب به مظفرالدین شاه و حکم ولایی و اذن فقیه

نوه آخوند خراسانی، از سؤال و جواب میان مظفرالدین شاه قاجار و جدش (آخوند خراسانی) سخن گفته و پس از اظهار تأسف از حوادثی که موجب شده اسنادی از خانه ایشان از بین برود، گفته است:

به طور مثال یادم است که در مشهد نامه‌ای دیدم که مظفرالدین شاه به ایشان نوشته بود که من مقلد شما هستم و شما دولت را مالک نمی‌دانید. شما این املاک را به من اجاره دهید تا تصرفات من در این قصرها مشروع باشد و تعیین کنید که مال الاجاره را در چه مورد صرف کنم. مرحوم آخوند در حاشیه همین نامه جواب دادند و اجازه دادند که مال الاجاره را در چه موردی صرف کنند (دریاپیگی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۲).

#### ج. بررسی نظریات مخالف

اما جریان مخالف، ابتدا آخوند را مطلقاً منکر ولایت فقیه معرفی می‌کنند و او را در مقابل قرائت ولایت فقیه قرار می‌دهند. سپس معتقدند: دو قرائت از ولایت فقیه وجود دارد: یکی همان قرائت سنتی از ولایت فقیه. دیگری قرائت ضد ولایت که مدرن است. در این راه نسبت‌های ناروایی به مرحوم آخوند داده‌اند.

نسبت نخست: آخوند خراسانی، مطلقاً منکر ولایت و هر گونه حق ویژه برای فقها است، هرچند مبانی اعتقادی آخوند خراسانی به ولایت فقیه و حق دخالت ویژه وی برای فقیه که پیش‌تر گذشت، اما برخی از روی تغافل و یا غفلت، و یا اغراض اعتقادی و سیاسی، عبارت محکم و روشن آخوند درباره وسعت حکومت فقیه به قدر مسائل مملکتی را به امور حسبه- آن هم به معنای خاص، از قبیل سرپرستی افراد بی‌سرپرست و مانند آن- محدود کرده‌اند و منکر قبول هر نوع حق ویژه‌ای برای فقها از زبان آخوند شده‌اند (کدیور، ۱۳۸۴، ص ۴۷). در جایی اندیشه آخوند را تحریف کرده، نوشته‌اند: به نظر آخوند خراسانی، در زمان غیبت، حکومت به جمهور تفویض شده و با این وصف «خراسانی با نفی ولایت فقها در امور حسبیه، مطلقاً به ولایت فقیه قائل نیست» (کدیور، ۱۳۸۵، مقدمه، ص ۱۸ و ۱۹).

آخوند خراسانی در میان فقیهان شیعه، کمترین حق ویژه را در حوزه عمومی برای فقیهان قائل است. او درست در نقطه مقابل امام خمینی<sup>ع</sup> است...؛ خراسانی که مطلقاً منکر ولایت فقیه است و حتی

فقیهان را در رأی متأخرش قدر متیقن در جواز تصرف در امور حسبیه نمی‌داند و در مجموع هر نوع حق ویژه‌ای را در حوزه عمومی برای فقها منکر است (کدیور، ۱۳۸۴، ص ۲۴۷؛ همو، ۱۳۸۵).

این نسبت‌های ناروا، مکرر از سوی برخی دیگر تکرار شده است (فیرحی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۹-۲۵۲). درحالی‌که آن‌گونه که گذشت آخوند چنین سخنانی نگفته است. بلکه هم از بیان‌های مختلف و هم از سیره و سنت و هم از تقریظ وی بر متن نوشته نائینی، خلاف این ادعا ثابت شد.

از سوی دیگر، مرحوم نائینی در آغاز فصل دوم کتاب *تنزیه‌الملله و تنزیه‌الامه*، در عبارتی بسیار مهم، که مورد تأیید آخوند قرار گرفته، تکلیف این‌گونه توهم‌هایی را با امور حسبه روشن ساخته و امور حسبه را به وسعت تمام مسائل مورد نیاز جامعه؛ حتی امور سیاسی تعریف نموده و آن را از «قطعیات و مسلمات مذهب شیعه» شمرده است (نائینی، ۱۳۷۴ق، ص ۴۶).

نسبت دوم: بهترین دلیل ولایت فقیه از نظر آخوند، همان حدیث منزلت است که برای تبلیغ می‌باشد. مرحوم آخوند طبق تقریر پسرش، بهترین دلیل را *مقبوله عمر بن حنظله* می‌داند، نه حدیث «منزلت». ایشان می‌فرمایند: «طبق این مقبوله، باید حکم کرد که تمام اموری که به سیاست بر می‌گردد، از قبیل اجرای حدود و مملکت‌داری و مدیریت کشور، به فقیه سپرده می‌شود؛ «فیحکم بأن جمیع ما یرجع الی السياسات العامّة من اجراءالحدود و تنظیم البلاد راجع الیه» (آخوند خراسانی، ۱۴۳۵ق، ص ۳۱-۳۰).

با این حال، برخی سخن آخوند را نادیده گرفته، می‌نویسند: از نظر خراسانی «بهترین دلیل همانا حدیث منزلت است» (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸). آخوند هم می‌گوید: «قدر متیقن از این، تبلیغ احکام است» (فیرحی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۰). در صورتی که این نسبت‌ها به آخوند، درست نیست و بهترین دلیل از نظر آخوند، همان «مقبوله عمر بن حنظله» است، نه منزلت (آخوند خراسانی، ۱۴۳۵ق، ص ۳۱). منظور از منزلت هم، نه این است که مدعی می‌گوید: «آخوند خراسانی مقبوله عمر بن حنظله... را نیز به گونه دیگری توضیح می‌دهد و...» (فیرحی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸؛ همو، ۱۳۸۸، ص ۲۵۰ و ۲۶۴ و ۲۶۵).

نسبت سوم؛ از نظر آخوند خراسانی، اینکه مشروعیت حکومت با جمهور باشد، از ضروریات مذهب می‌باشد.

در طرح این شبهه می‌نویسند: آخوند خراسانی، بعکس جریان مشروعه خواه، ولایت فقیهان را قبول ندارد و مشروعیت این ولایت را از آن مردم می‌داند (کدیور، ۱۳۸۵، پشت جلد). دلیل اینها، تمسک به تلگراف‌ها و اسناد مشابهی است که دستکاری شده است. در ذیل به بررسی دو تلگراف می‌پردازیم:

پس از به توپ بسته شدن مجلس، علمای نجف اشرف در دوم رجب ۱۳۲۶ طی تلگرافی به محمدعلی شاه، سخت بر او تاختند. به خیال آنکه شاه، مجلسی را قرار بود قانونش طبق شرع محمدی ﷺ و مذهب جعفری ﷺ باشد و مصوباتش از زیر نظر ناظران شرع، یا همان «هیئت نظر» بگذرد را تخریب کرده است. به همین لحاظ، بر آشفند و تند نوشتند. طوری که محمدعلی شاه در کمال تعجب از این تلگراف علمای ثلاث مشروطه خواه نجف، خود را به جهت از میان برداشتن «بدعت مزدکی مذهبان» شایسته کرامت می دید، نه در خور ملامت. وی خود را در محضر صاحب شرع، هم مستوجب اجر مجاهدان و مجددان دین، می شمرد (کرمانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲، ص ۲۷۷).

علمای ثلاث نجف اشرف، در تلگرافی دیگر که خطاب به شاه مخاپره کرده نه، در عبارات پایانی تلگراف، که مورد استناد افراد مخالف ولایت فقیه واقع شده، نوشته اند:

داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی بگردن گرفته ایم، تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی خیر و اعاده حقوق مغضوبه مسلمین خودداری ننموده، در تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان با جمهور (مسلمین) بوده، حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و... (کرمانی، ۱۳۶۲، بخش دوم، ص ۱۸۸-۱۸۷؛ دولت آبادی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۱-۳۲).

### نقد و بررسی

به قول برخی محققان، به نظر می رسد که با توجه به مأخذ متعدد این تلگراف و نیز ظهور دلالتی آن مدعا- یعنی مشروعیت حکومت در عصر غیب به مردم - تردیدی در صحت استدلال به این سند نیست. اما با تأمل و دقت، این اطمینان از بین می رود و شک و تردیدی جدی در درستی این استدلال به وجود می آید» (جوادزاده، ۱۳۹۱، ص ۴۸)؛ یعنی اینکه در عصر غیبت، مشروعیت حکومت به رأی مردم باشد، آیا ضروری مذهب است؟! این سخن، نظر تنها آخوند و دو عالم دیگر همفکرش نیست، بلکه ضروری نزد مذهب امامیه و طبیعتاً نزد تمام فقهای شیعه می باشد. به همین دلیل، اگر مشروعیت حکومت، در زمان غیبت با مردم باشد؛ بطلان این ادعا نیازی به تخصص فقهی ندارد، بلکه هرکسی اندک آشنایی عمومی با فقه شیعه داشته باشد، می بیند که این نسبت با اساس فکر شیعه مخالف است؛ زیرا فقیهان بزرگی همچون صاحب جوهر می فرمایند: «هر فقیهی که قائل به ولایت فقیه نباشد، بوی فقاقت به مشامش نخورده»؛ یا محقق کرکی؛ و امام خمینی ﷺ و شاگردان ایشان، مشروعیت حکومت را در زمان غیبت، به حاکمیت فقیه می دانند، نه مردم (جوادزاده، ۱۳۹۱، ص ۴۸).

از سوی دیگر، احتمال تحریف این تلگراف، زمانی قوی می شود که جناب آقای آقانجفی قوچانی [از شاگردان مرحوم آخوند]، که تلگراف های او را و از جمله همین تلگراف را نقل نموده، عبارت «ضروری مذهب بودن حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان با جمهور مسلمین» را بیان نکرده است (قوچانی، ۱۳۷۸، ص ۴۰-۳۹؛ جوادزاده، ۱۳۹۱، ص ۴۸). بنابراین، احتمال تحریف و جعل در این تلگراف وجود دارد. افزون بر این، باید گفت:

... آخوند خراسانی نمی تواند بر خلاف بدیهات فقه شیعه سخن بگوید و گزارشی بدیهی البطلان درباره دیدگاه فقیهان شیعه، از موضوع مشروعیت حکومت در عصر غیبت ارائه دهد. پس یا باید این تلگراف (همه یا بخشی از آن (که عبارت مذکور در آن است) جعلی باشد - چنان که در برخی از منابع، عبارت مورد استناد ذکر نشده است (قوچانی، ۱۳۷۸، ص ۴۰-۳۹).

به همین دلیل برخی از آخوندشناسان، این تلگراف را جعلی می دانند؛ و یا آنکه جمله مذکور به معانی دیگری قابل تفسیر باشد؛ تفسیری که مبتنی بر معنای متفاوتی از واژه «جمهور» است» (جوادزاده، ۱۳۹۱، ص ۴۸-۴۹)؛ در متون تاریخ مشروطه، شواهدی وجود دارد که برخی مجتهدان آن عصر، واژه «جمهور» را به معنایی که مدعی گفته، نکرده اند؛ مثلاً، مجتهد ثقة الاسلام از «نیابت فقیهان» گاهی با واژه «جمهوریت» یاد کرده و زمانی به «نواب ائمه هدی ﷺ»، آن هم «به اصطلاح»، نه به نظر خود. او می نویسد:

مشروطه بعد از حس کردن افکار ذول خارجه درباره اسلام و سعی آنها در زوال آن و وجوب محافظت آن بر کافه مسلمین - که می گویند علاج این امر [= استبداد و ظلم]، یکی از دو کار است: اولی، تبدیل سلطنت به سلطنت شرعی که نواب امام ﷺ متصدی امر سلطنت شوند... که آن را به اصطلاح، جمهوریت... گویند (ثقة الاسلام تبریزی، ۱۳۸۹، ص ۲۳).

اگر در متن تلگراف هشدار و اخطار به تقی زاده از سوی آخوند و مرحوم مازندرانی دقت شود، واژگانی وجود دارد که مؤید سخن آخوند و نائینی و سایر علمای معتقد به ولایت فقیه است؛ آنجا که می نویسند: «داعیان نیز بر حسب... آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی بگردن گرفته ایم» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ دولت آبادی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۱-۳۲).

به نظر می رسد، مسئولیتی که علما در پیشگاه خدا بر عهده گرفته اند، همان «نیابت عامه» در عصر غیبت است. این مسئولیت، همان حفظ اسلام و وطن ایمانی است که در تلگراف تند آخوند خطاب به نایب السلطنه بیان شده است. آنجا، جای جمهور مردم نیست، بلکه جای جمهور علماست. به راستی اگر جمهور مردم و نظر جمهور از ضروریات دین باشد، چه ضروری دین است که پس از مدتی کوتاه، همین آخوند حکم می دهد:





آخوند خراسانی، ملا محمدکاظم، ۱۴۰۶ق، *حاشیة المکاسب*، صحیح و تعلیق سیدمهدی شمس‌الدین، بی‌جا، وزارت ارشاد اسلامی.

—، ۱۴۳۵ق، *بحوث فی القضا (تقریرات قضا)*، نگارش شیخ محمد فرزند آخوند، چ دوم، قم، جامعه مدرسین.

آدمیت، فریدون، ۱۳۸۸، *فکر دموکراسی اجتماعی و نهضت مشروطیت ایران*، تهران، گستره.

افشار، ایرج، ۱۳۵۹، *اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*، تهران، جاویدان.

تقی‌زاده، سیدحسن، ۱۳۳۸، *زندگی طوفانی یا خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران، محمدعلی علمی.

ثقة‌الاسلام تبریزی، میرزاعلی، ۱۳۸۹، *مجموعه رسائل سیاسی میرزاعلی ثقة‌الاسلام تبریزی به کوشش علی‌اصغر حقدار*، تهران، چشمه.

جوادزاده، علیرضا، ۱۳۹۱، *حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند خراسانی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

دریابیگی، محسن، ۱۳۸۶، *حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی (مجموعه گفتار)*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

دولت‌آبادی، یحیی، ۱۳۷۱، *حیات یحیی*، چ ششم، تهران، عطار.

رئین، اسماعیل، ۲۵۳۶ *شاهنشاهی، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران*، چ ششم، تهران، جاویدان.

روزنامه مجلس، ۱۳۷۶، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

شریف‌کاشانی، محمدمهدی، ۱۳۶۲، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه مافی و سیروس سعدونیان، تهران.

فیرحی، داود، ۱۳۸۴، *مجموعه مقالات همایش مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی*، «مبانی فقهی مشروطه‌خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی»، دانشگاه تهران و مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

—، ۱۳۸۸، *دین و دولت در عصر مدرن*، تهران، رخداد نو.

—، ۱۳۹۰، *شناخت‌نامه آخوند خراسانی*، ج ۲، «مبانی فقهی مشروطه‌خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی» به کوشش مهدی مهرریزی و هادی ربانی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

قوچانی، آقا نجفی، ۱۳۷۸، *برگی از تاریخ معاصر، (حیات‌الاسلام فی‌احوال آیه‌الملک‌العلمام) پیرامون شخصیت و نقش آخوند ملامحمد کاظم خراسانی در نهضت مشرویت*، به تصحیح شاکری، تهران، هفت.

کتاب آبی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، به کوشش احمد بشیری، ۱۳۶۲، تهران، نو.

کدیور، محسن، ۱۳۷۶، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران، نشر نی.

—، ۱۳۸۴، *اندیشه سیاسی آخوند خراسانی*، «مجموعه مقالات همایش مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی»، تهران، دانشگاه تهران و مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

—، ۱۳۸۵، «قرائت فراموش شده؛ بازخوانی نظریه "علمای ابرار"، تلقی اولیه اسلام شیعی از اصل "امامت"»، *مدرسه*، سال اول، ش ۳، ص ۹۲-۱۰۲.

—، ۱۳۸۵، *سیاست‌نامه خراسانی؛ قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمدکاظم خراسانی صاحب کفایه*، به کوشش ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد مشروطیت، تهران، کویر.

کرمانی، ناظم الاسلام، ۱۳۶۲، *تاریخ بیداری ایرانیان*، چ چهارم، تهران، آگاه.

کفایی، عبدالحسین مجید، ۱۳۵۹، *مرگی در نور؛ زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه*، تهران، زوآر.

نائینی، محمدحسین، ۱۳۷۴ق، *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله یا حکوت از نظر اسلام*، با مقدمه و توضیحات آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار.

نجفی، موسی و موسی حقانی فقیه، ۱۳۸۱، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، چ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

وب سایت رسمی محسن کدیور، ۱۳۹۲، «قرائت فراموش شده؛ بازخوانی نظریه "علمای ابرار"، تلقی اولیه اسلام شیعی از اصل "امامت"»، <http://kadivar.com>.